

نقد و تحلیل شروح مثنوی دربارهٔ زمینهٔ تاریخی و روایی حکایت «نظر کردن پیغامبر به اسیران»

دکتر احمد رضایی*، لیلی صدرهاشمی**

چکیده

در شروح مثنوی، شارحان در بسیاری موارد، نخست زمینهٔ متن (Context) بویژه زمینهٔ تاریخی را کاویده‌اند، آن‌گاه به جنبه‌های دیگر متن پرداخته‌اند. می‌توان گفت یکی از دلایل فروزانفر در تألیف قصص مثنوی نیز تبیین چنین زمینه‌ای بوده است. اما گاهی اوقات شارحان بی‌توجه به شگردهای مولوی دربارهٔ زمینهٔ متن، هم در تشخیص زمینهٔ تاریخی و هم در شرح متن گمراه و سرگردان شده‌اند. بر این اساس، در پژوهش حاضر، زمینهٔ تاریخی یکی از حکایات مشترک مثنوی و فیه مافیه به نام «نظر کردن پیغامبر به اسیران»، را در شروح گوناگون بررسی کرده و نشان داده‌ایم. شارحان به دلیل بی‌توجهی به شگردها و تصرفات مولوی به سه گروه تقسیم شده‌اند: (۱) گروهی زمینهٔ تاریخی حکایت را جنگ بدر دانسته‌اند. (۲) گروهی زمینهٔ تاریخی حکایت را غزوة بنی نضیر و بنی قریظه دانسته‌اند. (۳) گروهی هم در این باره سکوت کرده‌اند. آن‌گاه ضمن تحلیل نظر شارحان، علل انحراف آنان را در دو موضوع تبیین نموده‌ایم: (۱) حکایت مشابه در فیه مافیه (۲) ساختار حکایت و خلاصیت مولوی.

واژه‌های کلیدی

نقد، تحلیل، شروح مثنوی، زمینهٔ تاریخی، نظر کردن پیغامبر به اسیران.

مقدمه

یکی از بخش‌های اصلی بسیاری از متون تعلیمی و عرفانی را حکایات در بر گرفته است. پدیدآورندگان این گونه آثار برای اقناع مخاطبان و تأثیر بر آنان تلاش می‌کنند، مضامین مورد نظرشان را در قالب داستانها و حکایاتی بیان نمایند؛ زیرا حکایت در معنی مشابهت و همانندی در فعل و قول است. وقتی چیزی از چیزی حکایت می‌کند، یعنی شیء اول به سبب مشابهت، شیء دوم را به یاد می‌آورد. بنابراین به یک تعبیر، حکایت همواره به دلیل یک رابطهٔ مشابهت، از چیز

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم A52_2006@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم laylasadr@gmail.com

دیگر خبر می‌دهد و همانندی بین شکل ظاهر و معنایی و رای آن را نشان می‌دهد (تقوی، ۱۳۸۳: ۲۱۲). پس هدف از نقل حکایت شبیه‌سازی و تذکار است. مشبه‌بھی که مشبه را به ذهن تداعی می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

کاربرد حکایات در آثار مذکور به گونه‌ای است که می‌توان گفت این گونه ادبی جزء لاینفک آثار عرفانی، چه نظم و چه نثر، شده است. چنین حکایاتی به صور گوناگون در این آثار دیده می‌شود: الف) گاه برساخته ذهن خلّاق نویسنده اند. ب) زمانی، پشتوانه حکایات را زمینه‌ای تاریخی تشکیل می‌دهد و بیشتر جنبه تعلیمی آن مورد نظر گوینده و یا نویسنده بوده است.

جلال الدین محمد بلخی، نیز با تأسی به آثار پیشینیان، از جمله کسانی است که در آثار خویش؛ بویژه مثنوی، از حکایات بهره بسیاری برده است، لکن شیوه اقبال وی به حکایات در آثارش متفاوت است. می‌توان گفت مولوی غالباً در زمینه تاریخی حکایت یا داستان تصرف کرده و با خلّاقیت آن را مطابق موضوع مورد نظر خویش درآورده است. همین امر، کار را بر بسیاری شارحان آثار وی دشوار نموده؛ زیرا یکی از عوامل دریافت معنای متن، زمینه آن (Context) بویژه زمینه تاریخی، است. اگر اثر مبتنی بر چنین زمینه‌ای باشد، نخست باید زمینه آن بیان شود و بر اساس آن، شرح و تحلیل متن انجام گیرد. از این رو، فروزانفر برای آشنایی خوانندگان مثنوی با زمینه تاریخی یا ریشه حکایات این کتاب و برای درک بهتر متن، سرچشمه بسیاری از داستانهای مثنوی را در کتاب قصص مثنوی گردآوری نمود؛ لیکن گاه وی در این کتاب و گاه شارحان مثنوی در چگونگی زمینه حکایات مثنوی به خطا رفته‌اند و عجیب‌تر آنکه برخی مواقع متأخر بدون کاوش و جستجو تنها بر اساس آنچه متقدمان نقل کرده‌اند، همان خطا را تکرار کرده‌اند. به دیگر سخن، گاه شارحان تنها بر اساس زمینه تاریخی به تحلیل متن پرداخته‌اند و چون به تصرفات و چگونگی خلّاقیت مولوی توجه نکرده‌اند، در همان زمینه متن نیز اشتباه کرده‌اند.

در پژوهش حاضر، زمینه تاریخی یکی از حکایات مشترک مثنوی و فیه مافیه را با عنوان «نظر کردن پیغامبر به اسیران» براساس شروح مختلف بررسی کرده‌ایم و انحراف یا کم دقتی شارحان را نشان داده‌ایم.

در شرح این حکایت و چگونگی وقوع واقعه، مفسران و شارحان مثنوی، دیدگاه‌های مختلفی را ابراز کرده‌اند؛ نخست این دیدگاه‌ها را در سه گروه دسته‌بندی کرده و پس نقد و بررسی آنها، کیفیت حکایت را بر اساس شیوه خاص داستان پردازی مولوی بیان نموده‌ایم. آنچه در این شروح درخور ملاحظه است، بی‌توجهی آنان به زمینه تاریخی حدیث و شیوه نقل حکایت توسط مولوی، در نتیجه، به خطا رفتن آنان در زمان و مکان صدور حدیث و حقیقت ماجراست. بی‌گمان استفاده از منابع تاریخی و رجوع به مآخذ دست اول، بسیاری از پیچیدگی‌های این حکایت را برطرف و حقیقت را بر ما آشکار می‌سازد.

خلاصه حکایت در مثنوی

نظر کردن پیغامبر (علیه السلام) به اسیران و تبسم کردن و گفتن که «عجبت من قوم یجرون الی الجنه بالسلاسل والاعلال» روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) گروهی اسیر در بند را می‌بیند. اسیران با خود می‌گویند: این چه پیامبری است که بدو رحمة للعالمین می‌گویند، در حالی که وی از اسارت و استیصال ما شادمان است و...

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علم غیبی به سخنان آنان آگاه می‌شود و به آنان می‌فرماید: تبسم من از آن روی نیست

که شما را دربند و اسیر می‌بینم، بل از آن روست که به چشم سرّ می بینم شما از تاریکی گمراهی و ضلالت به سوی روشنایی هدایت، کشیده می‌شوید .

<p>دید پیغمبر یکی جوقی اسیر دیدشان در بند آن آگاه شیر تا همی خایید هریک از غضب رحمت عالم همی گویند و او آن یکی گفت گرچنانست آن ندید پس به قهر دشمنان چون شاد شد پس بدانستیم کو آزاد نیست آن محمد خفته و تکیه زده گفت: آن خنده نبودم از نبود تا ظفر یابم فرو گیرم جهان از درافتادن در آتش با دو دست می‌کشم‌تان تا بهشت جاودان</p>	<p>که همی بردند و ایشان در نفیر می نظر کردند در وی زیر زیر بر رسول صدق دندانها و لب عالمی را می برد حلق و گلو چون بخندید او که ما را بسته دید چون از این فتح و ظفر پر باد شد جز به دنیا دلخوش و دلشاد نیست آمده سرگرد او گردان شده پس رسول آن گفتشان را فهم کرد من نمی کردم غزا از بهر آن من همی رانم شمارا همچو مست از سوی دوزخ به زنجیر گران (زمانی، ۱۳۷۷: ۱۱۳۸-۱۲۰۸)</p>
--	---

آراء و عقاید شارحان دربارهٔ زمینهٔ تاریخی حکایت

بررسی شروح مختلف نشان دهندهٔ دیدگاه‌های مختلفی دربارهٔ زمینهٔ تاریخی این ماجرا است؛ زیرا برخی آن را به جنگ بدر منتسب کرده و عده‌ای زمینهٔ تاریخی واقعه را غزوهٔ بنی نضیر یا بنی قریظه دانسته‌اند. پس از بررسی دیدگاه شارحان دربارهٔ زمینهٔ تاریخی متن مذکور می‌توان آنها را در سه بخش دسته‌بندی نمود:

۱. شارحانی که معتقدند این واقعه در جنگ بدر رخ داده است:

۱-۱. تفسیر عرفانی مثنوی (محمد بن محمد بحر العلوم)

به اعتقاد بحر العلوم این واقعه برای اسرای جنگ بدر رخ داده است. وی شرح اولین بیت این حکایات را با اشکالی که بر شرح ولی محمد اکبر آبادی وارد کرده، آغاز نموده است، سپس می‌گوید: «... اکثری [از این اسیران که با غل و زنجیر به سمت بهشت کشیده می‌شدند] از آن جمله عباس ایمان آوردند و به کمال ولایت رسیدند...» (بحر العلوم، ۱۳۸۴: ۳۷۰).

۱-۲. جواهر الاسرار و زواهر الانوار (کمال الدین حسین خوارزمی)

کمال‌الدین حسین خوارزمی نیز معتقد است که این اسیران، اسیران جنگ بدر بوده‌اند: «در روز بدر چون دعوت خواجه (علیه السلام) مستجاب شد و ملائکه به مددکاری در رسیدند، بعضی را اسیر کرده و به سلاسل و اغلال بسته می‌گذرانیدند. حضرت خواجه نظر می‌انداخت و تبسم می‌کرد و کافران را از تبسم روح افزای راحت زای او درد و حسرت می‌افزود، اما مجال دم زدن نبود...» (خوارزمی، ۱۳۸۴: ۱۷۵۴).

۱-۳. شرح مثنوی مولوی (نیکلسون)

نیکلسون نیز معتقد است: «این حدیث به آن گروه از قریش (از جمله عباس عمّ پیامبر) اشارت دارد که در جنگ بدر به

بند افتادند و پس از آن مسلمان شدند...». سپس وی اشاره می‌کند که نظیر این حکایت در فیه ما فیه نیز آمده است. آن گاه تأکید می‌نماید: «فاتح، این حکایت را با اردو کشی محمد(ص) به سال پنجم بعد از هجرت، بر قبیله بنی قریظه ارتباط داده است؛ اما این اسیران یهودی همگی جز معدودی به جای انتظار بهشت اعدام عاجل را برگزیدند» (نیکلسون، ۱۳۷۴: ۱۳۳۳).

چنان که مشهود است، نیکلسون زمینه متن را همان جنگ بدر دانسته و ارتباط آن را با غزوه بنی قریظه مردود دانسته است. اما همان‌طور که مترجم شرح نیکلسون در تعلیقات (همان، ۱۴۰۴) آورده است، شارح مأخذ ادعای خویش را ذکر نکرده است. مترجم هم به تفاسیر ذیل آیه ۶۹-۷۰ سوره انفال ارجاع داده است. اما تفاسیر نیز عمدتاً بدون اشاره به این حدیث یا حکایت، شأن نزول آیات مذکور را جنگ بدر دانسته‌اند.^۱

۴-۱. شرح مثنوی (محمد استعلامی)

استعلامی نیز از جمله شارحانی است که این اسیران را بر اسیران جنگ بدر تطبیق داده و منشأ داستان را صدور حدیثی از پیامبر، در جنگ بدر، دانسته است: «اصل حدیث مربوط به جنگ بدر است که در آن سپاه پیامبر بر دشمن پیروز شد و از جمله اسیران دشمن، عباس عموی پیامبر بود و مطابق ربیع الابرار پیامبر گفت: عجب ربنا من قوم یقادون الی الجنه فی السلاسل و الاغلال و هم کارهون...» (استعلامی، ۱۳۷۵: ۴۱۵).

نکته در خور تأمل این که هیچ یک از شروح مذکور علت انتساب واقعه را به جنگ بدر بیان نکرده‌اند. به دیگر سخن، شارحان به نشانه درون متنی یا برون متنی مستند و مستدلی اشاره نکرده‌اند تا بر اساس آن زمینه تاریخی متن روشن شود.

۲. دیدگاه شارحانی که معتقدند این واقعه در جنگ بنی قریظه و بنی نضیر بوده است.

۱-۲. شرح کبیر (انقروی)

از دیدگاه انقروی، این حکایت بر غزوه بنی نضیر و بنی قریظه تطبیق می‌کند و اسرای آن، همان اسرای قبیله‌های بنی نضیر و بنی قریظه بوده‌اند. اما اشکالی که بر دیدگاه او وارد است، آن است که وی با اشتباه وقوع غزوه بنی نضیر و بنی قریظه را بعد از صلح حدیبیه قلمداد نموده است، در حالی که غزوه بنی نضیر در سال چهارم و غزوه بنی قریظه در سال پنجم هجری رخ داد و صلح حدیبیه در سال ششم به وقوع پیوست. این اشکال به دلیل ناآشنایی با ساختار حکایات مثنوی و سیالیت و شکست زمان در ذهن مولوی در این حکایت است.

انقروی چنین می‌گوید: «حضرت حبیب اکرم (صلی الله علیه و سلم) سالی با دولت و سعادت عازم زیارت مکه شد؛ اما در آن سال زیارت مکه میسر نشد، پس در حدیبیه نزول و توقف فرمود و در همان جا سوره فتح نازل شد و آن حضرت به فتح مکه مکرّمه بشارت داده شدند و در سال مذکور مأمور فتح قبیله‌هایی به نام قریظه و نضیر گشتند و به جانب قبیله‌های نامبرده متوجه شدند. ماحصل کلام، حضرت رسول (علیه السلام) پس از فتح و اسیر کردن مردم این دو قبیله را در حالی که با قید و بند همراه خود می‌آورد، به آنان نگریست و تبسمی فرمود و این حدیث شریف را نیز بیان کرد» (انقروی، ۲۵۳۶: ۸۶ - ۱۶۸۵).

۲-۲. نثر و شرح مثنوی شریف (عبد الباقی گولپینارلی)

گولپینارلی نیز به تبعیت از انقروی آورده است: «بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان بر بنی قریظه و بنی نضیر تاختند و عدّه

زیادی را به اسیری گرفتند. اسیران را چونان که با زنجیر می‌بندند، به طناب‌ها بستند و به مدینه آوردند. حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که آنان را دیدند، فرمودند: «عجب ربنا یقادون الی الجنه فی السلاسل...» (گولپینارلی، ۱۳۸۴: ۴۴۷). وی بدون اشاره به شرح انقروی همان دیدگاه وی را در این باره آورده است؛ از این رو اشکال وارد بر سخن انقروی، بر شرح وی نیز وارد است.

۲-۱۳. احادیث و قصص مثنوی (بدیع الزمان فروزانفر)

بدیع الزمان فروزانفر مأخذ حدیث را ربیع الأبرار دانسته، آنگاه می‌نویسد: «بعضی از شارحان مثنوی مضمون آن را با گفت و گوی بنی قریظه و کعب بن اسد مناسب شمرده‌اند و آن قصه را در سیرهٔ ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۹ می‌توان دید» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۳۳۵-۳۳۶).

وی قصهٔ مذکور را ذکر نکرده تا خواننده را با زمینهٔ متن آشنا نماید و خواننده تناسب آن را دریابد؛ اما تأکید این نکته که «آن قصه را در سیرهٔ ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۹ می‌توان دید»، مؤید سخن شارحانی است که این اسیران را اسرای غزوه بنی قریظه و بنی نضیر قلمداد کرده‌اند. یعنی فروزانفر معتقد است که گفت و گوی کعب بن اسد (پیشوای قبیله بنی قریظه) با بنی قریظه متناسب با مضمون این حکایت و حدیث است.

حکایت مذکور، در کتب تاریخی، بدین گونه نقل شده است: زمانی که به سبب نقض عهد قبیله بنی قریظه بین آنان و مسلمانان جنگ در گرفت، اهل حصار (بنی قریظه) پس از ۱۵ روز بی قرار شدند و خواستند تا ترک جدال نمایند. کعب بن اسد که پیشوای آنان بود، گفت: ای قوم اتفاق کنید به یکی از سه کار که شما را می‌فرمایم. اول اینکه اعتقاد ما و شما آن است که تورات و انجیل دو کتاب خدای آسمان و زمین است و هر چه در آنجاست، همه حق است. خدا در این کتاب‌ها می‌فرماید که محمد بر حق است و مبعوث بر جمله خلایق است. ترک عناد کنید و ایمان به رسالت محمد آرید. مشرکان گفتند: هیهات! ما هرگز از دین خود نگذریم. کعب گفت: امر دوم آن است که زنان و فرزندان خود را بکشید و از حصار بیرون رفته و دست از جان برداشته، جنگ کنید. اگر کشته شوید، چیزی از خود به جای نگذاشته‌اید که بر آن بیمناک باشید و اگر زنده بمانید، باز زن و فرزند پیدا شود. گفتند: این معنی ندارد که جمعی بی گناه را بکشیم. گفت: امر سوم آن است که فردا شنبه است و ایشان از ما ایمن. بی خبر بر سر ایشان رویم و به شمشیر جمعیت ایشان را به تفرقه مبدل گردانیم. گفتند: ما هرگز شنبه را بر خود تباه نکنیم و این عیب و عار را به خود راه ندهیم. (ابن هشام، بی تا: ۲۲۵-۲۲۶؛ استرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۲۲-۲۲۳؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، موضوع گفتگوی کعب بن اسد با یهودیان بنی قریظه این است که آیا تسلیم محمد (صلی الله علیه و آله) شویم و یا با او به جنگ برخیزیم. این گفتگو هیچ مناسبتی با مضمون حکایت مثنوی و حدیث نبوی ندارد و هیچ نشانه‌ای از گفتار پیامبر یا دخالت ایشان نیامده است و مشخص نیست فروزانفر بر چه مبنایی این حکایت را ریشه و اساس داستان مثنوی دانسته‌اند؟

۳. دیدگاه شارحانی که در این امر سکوت و یا تردید کرده‌اند.

۳-۱. شرح مثنوی (جعفر شهیدی)

شهیدی از جمله شارحانی است که به این حکایت به دیدهٔ شک نگریسته و با نظر به گفتهٔ فروزانفر می‌نویسد:

«فروزانفر صورتی از این حدیث را از ربیع الابرار آورده است... هر چند در مسند و سنن ذکری نرفته است که این روایت در چه مورد و درباره چه کسانی است؛ اما بعید به نظر می‌رسد، با داستان کعب بن اسد و بنی قریظه (چنان که شارحان نوشته‌اند)، ارتباطی داشته باشد... این داستان چگونه بود و رسول چه فرمود، روشن نیست، اما مولانا در این بیت ها از ذهن روشن و طبع شاعرانه خود تصویری زیبا پدید آورده است» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۶۷۹).

چنانکه ملاحظه می‌شود، شهیدی نیز دیدگاه فروزانفر را نپذیرفته یا دست کم در آن تردید روا داشته است؛ لکن خود نیز به منبع خاصی در این زمینه اشاره نکرده است.

۲-۳. شرح جامع مثنوی (کریم زمانی)

زمانی نیز از آن دسته شارحانی است که مانند شهیدی به این حکایت با دیده تردید نگریسته است. وی وقوع این واقعه را نه مربوط به جنگ بدر می‌داند و نه آن را با گفتگوی کعب بن اسد با قبیله بنی قریظه متناسب می‌داند: «برخی از شارحان مثنوی چنین واقعه‌ای را مربوط به غزوه بدر می‌دانند، در حالی که نگارندگان هرچه در مآخذ معتبر تاریخی نظیر سیره ابن اسحاق، سیره ابن هشام، تاریخ طبری، مروج الذهب و تاریخ یعقوبی تفحص کردند، نیافتند. برخی نیز آن را با گفتگوی کعب بن اسد (از سران یهودی) با قبیله یهودی بنی قریظه مناسب شمرده‌اند، در حالی که موضوع آن گفتگو هیچ ارتباطی با این حکایت ندارد. محور گفتگوی طرفین بر این مبنا استوار بوده که آیا تسلیم محمد (صلی الله علیه و آله) شویم و یا با او پیکار کنیم. این گفتگو در منابع معتبر تاریخی نظیر تاریخ طبری در ذیل غزوه بنی قریظه نقل شده است» (زمانی، ۱۳۷۷: ۱۳۷).

مع الوصف ایشان نیز منشاء حکایت را به دلیل نیافتن منبع معتبر ذکر نکرده‌اند.

۳-۳. سایر شارحان

سایر شارحان نیز از جمله ولی محمد اکبر آبادی در شرح مثنوی (اکبر آبادی، ۱۳۸۳: ۱۵۲۶)، حاج ملاهادی سبزواری در شرح مثنوی (سبزواری، ۱۳۷۴: ۲۱۰)، خواجه ایوب در اسرار الغیوب (خواجه ایوب، ۱۳۷۷: ۶۷۴)، موسی نثری در نثر و شرح مثنوی (نثری، بی تا: ۲۷۸) تنها به شرح و توضیح ابیات حکایت اکتفا کرده‌اند و در این خصوص اظهار نظری ننموده‌اند، و وارد جزئیات و مکان و زمان وقوع واقعه و صدور حدیث نشده‌اند.

علل انحراف شارحان

با بررسی شروح مختلف درباره حکایت مذکور، به نظر می‌رسد، دو عامل از علل اصلی انحراف شارحان بوده است:

۱- حکایت مشابه در فیه ما فیه

شارحانی که معتقدند این حکایت در جنگ بدر رخ داده، غالباً به حکایتی که در صفحات آغازین کتاب فیه ما فیه آمده، نظر داشته‌اند. این حکایت یکی از دلایل انحراف شارحان است که «در زمان دیدار امیر پروانه با مولانا از زبان مولانا نقل شده است، در زمانی که سیاست امیر پروانه شکست خورده و بند بازی سیاسی اش از پرده برافتاده و مورد غضب مغولان قرار گرفته بود» (موحد، ۱۳۷۵: ۱۸۴-۱۸۵) و غرض از بیان آن، در فیه ما فیه، دلداری امیر پروانه و جلب توجه او به لطف و عنایت خداوند متعال در عین سختی و شدت است. حکایت بدین شرح است:

«حق تعالی فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرِيِّ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی (صلی الله علیه و سلم) کافران را شکسته بود. کشش و غارت کرده، اسیران بسیار گرفته، بند در دست و پای کرده و در میان آن اسیران یکی عم او بود، عباس (رضی الله عنه). ایشان همه شب در بند و عجز و مذلت می‌گریستند و می‌زاریدند. و او امید از خود بریده بودند و منتظر تیغ و کشتن می‌بودند. مصطفی (علیه السلام) در ایشان نظر کرد و بخندید. ایشان گفتند: دیدی که درو بشریت هست و آنچه دعوی می‌کرد که در من بشریت نیست، به خلاف راستی بود. اینک در ما نظر می‌کند، ما را در این بند و غل اسیر خود می‌بیند، شاد می‌شود؛ همچنانکه نفسانیان چون بر دشمن ظفر یابند و ایشان را مقهور خود بینند... شادمان گردند. مصطفی (صلوات الله علیه) ضمیر ایشان را دریافت. گفت: نی، حاشا که من از این رو می‌خندم که دشمنان را مقهور خود می‌بینم یا شما را بر زیان می‌بینم، از آن شاد می‌شوم، بل خنده‌ام از آن می‌گیرد که می‌بینم به چشم سر که قومی را از تون و دوزخ و دود دان سیاه و غل و زنجیر کشکشان به زور سوی بهشت و رضوان و گلستان ابدی می‌برم... حق تعالی می‌فرماید که اسیران را بگو که شما اول لشکرها جمع کردید و شوکت بسیار و بر مردی و پهلوانی و شوکت خود اعتماد کلی نمودید... جمله بعکس آن شد... عباس گفت: توبه کردم و از آنچه بودم، باز آمدم. مصطفی (صلوات الله علیه) فرمود: حق تعالی از تو نشان می‌طلبد... عباس گفت: بسم الله، چه نشان می‌طلبی؟ فرمود که از آن مال‌ها که تو را مانده است، ایثار لشکر اسلام کن تا لشکر اسلام قوت گیرد.. گفت: یا رسول الله! مرا چه مانده است که همه را به تاراج برده اند؛ حسیری کهنه رها نکرده‌اند. فرمود (صلوات الله علیه) که دیدی که راست نشدی و از آنچه بودی، بازنگشتی. بگویم که مال چه قدر داری و کجا پنهان کرده‌ای و به کی سپرده‌ای و در چه موضع پنهان کرده‌ای و دفن کرده‌ای. گفت: حاشا. فرمود که چندین مال معین به مادر نسپردی و در فلان دیوار دفن نکردی و وی را وصیت نکردی بتفصیل که اگر بازآیم، به من بسپاری؟ و اگر به سلامت باز نیایم، چندینی در فلان مصلحت صرف کنی و چندینی به فلان دهی... چون عباس این را بشنید، انگشت برآورد به صدق تمام، ایمان آورد و گفت: ای پیغامبر! به حق من می‌پنداشتم که تو را اقبال هست از دور فلک، چنانکه متقدمان را بوده است از ملوک مثل هامان و شداد... معلوم شد... که این اقبال آن سری است و الهی است و ربانی است. مصطفی (صلوات الله علیه) فرمود: راست گفتی؛ این بار شنیدم که آن زَنَار شک که در باطن داشتی، بگسست... اکنون حقیقت است که راست شدی و ایمان آوردی.» (مولوی، ۱۳۸۵: ۲-۴).

حکایت فوق که نخستین حکایت کتاب فیه ما فیه است، از دو اپیزود تشکیل شده است. اپیزود اول حکایت، نظیر حکایت مورد نظر ما در مثنوی است و هستهٔ اصلی آن همان حدیث «عجب ربنا من قوم یجرون الی الجنه بالسلاسل و الاغلال» است و اپیزود دوم واقعه‌ای است که بر عباس عموی پیامبر در جنگ بدر گذشته و در تفاسیر و کتب تاریخی نقل شده است. مولانا با تصرّفی اساسی در زمینهٔ تاریخی حدیث مورد بحث و نیز تصرّف در واقعهٔ جنگ بدر، دو زمینه تاریخی را درهم آمیخته و در فیه ما فیه، برای بیان مقصود خود، حکایت واحدی را آن گونه که خود می‌پسندیده، به تصویر کشیده است.

این همان حکایتی است که نیکلسون در شرح خود اشاره می‌کند «نظیر حکایت مثنوی، در فیه ما فیه نیز آمده است» (نیکلسون، ۱۳۷۴: ۱۳۳۳) و بحر العلوم نیز در کتاب تفسیر عرفانی خود، با عنایت به این حکایت، معتقد است این

اسیران، اسیران جنگ بدر هستند و « بسیاری از این اسیران از جمله عباس ایمان آوردند و به کمال ولایت رسیدند...» (بحرالعلوم، ۱۳۸۴: ۳۷۰) در حالی که در حکایت مثنوی هیچ نامی از عباس، عموی پیامبر، نیامده است.

۲- ساختار حکایت و اخلاقیت مولوی

به نظر می‌رسد، دومین عامل انحراف شارحان، غفلت و یا عدم آشنایی آنان با ساختار مثنوی مولوی و سیل اندیشه‌ها و مطالب مطرح شده‌ای است که وی در حین نقل حکایت ارائه می‌نماید.

حکایات مثنوی تابع منطق خطی زمان نیست؛ بلکه جریان سیال و آزاد یادآوری‌های بی‌اختیاری است که بدون هیچ نظم و ترتیب مبنی بر زمان خطی از ناآگاهی به آگاهی می‌آید (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۸۸).

در این کتاب امواج اندیشه‌ها، وقایع و قصه‌های آمیخته درهم، تحت هیچ قاعده و نظمی در نمی‌آیند؛ چرا که اندیشه و داستان درهم می‌پیچد و هر یک از آن‌ها و حتی کلمه یا عبارت و تصویری از آن‌ها ممکن است، انگیزه طرح داستان و یا اندیشه و یا واقعه‌ای دیگر شود، بدون آنکه بتوان حضور و غیبت متناوب اندیشه‌ها و قصه‌ها را تحت ضابطه در آورد (همان، ۲۸۷).

ویژگی دیگر ساختار حکایات مثنوی تغییر بی‌قرینه متکلم و به تبع آن مخاطب است. مولوی در حین نقل گفتگوی شخصیت بدون هیچ قرینه و اشارتی سخنان او را قطع می‌کند و سخن خویش را بازگو می‌کند و باز پس از چند بیت دوباره بدون قرینه، رشته سخن را به متکلم قبلی می‌سپارد تا دنباله سخنان خود را ادامه دهد (همان، ۳۹۰).

اینکه چرا مولوی جمله‌ای یا عبارتی ذکر نمی‌کند تا خواننده یا مخاطب دریابد که متکلم عوض شده، نتیجه بافت حاکم بر سخن‌گویی مولوی است که شباهت با بافت حاکم بر شرایط وحی دارد. در قرآن اگر چه همه سخن می‌گویند، اما گوینده اصلی و حقیقی خداست. خدا در قرآن، هم متکلم است و هم راوی؛ هم سخنان شخصیت‌ها را در خلال داستان روایت می‌کند و هم هر جا لازم بداند، رشته روایت را قطع می‌کند و خود سخن می‌گوید (همان، ۳۹۲).

این حکایت نیز چون سایر حکایات مثنوی از ویژگی‌های ساختاری فوق بهره جسته است. یعنی از منطق خطی زمان پیروی نمی‌کند و بر اساس جریان آزاد تداعی پیش می‌رود. همچنین از آنجایی که این حکایت بر اساس گفتگو بنا نهاده شده است، تغییر بی‌قرینه متکلم نیز بکرّات در آن مشاهده می‌شود.

ویژگی‌های ساختاری فوق از همان ابیات آغازین حکایت رخ نموده و نقش قابل توجهی در به خطا کشاندن شارحان داشته است.

مولانا حکایت را با گروهی از اسیران که از پیش چشم پیامبر می‌گذرند، آغاز کرده است. این اسیران از نگرستن پیامبر دچار توهم می‌شوند، آن‌گاه خرده‌گیری آنان به پیامبر (طی گفتگوی نسبتاً طولانی که تا نیمه حکایت را در بر گرفته است)، آغاز می‌شود.

مولانا پس از ۱۳ بیت از آغاز داستان، در ادامه گفتگوی اسیران، در یک تداعی آزاد به یاد کافرانی می‌افتد که پیش از خروج برای جنگ بدر، به پرده‌های کعبه آویختند و گفتند: «معبود! اگر محمد بر حق است، یاری اش کن و اگر ما بر حقیم یاری مان فرما.»

این تداعی با آوردن فصلی است که در ابتدای آن قسمتی از آیه ۱۹ سوره انفال آمده است:

که بکن ما را اگر ناراستیم از بتان و از خدا در خواستیم

آنکه حق و راست است از ما و او	نصرتش ده نصرت او را بجو
این دعا بسیار کردیم و صلوات	پیش لات و پیش عزى و منات
که اگر حق است او پیداش کن	ور نباشد حق زبون ماش کن

تنها اشاره‌ای که مولانا در کل این حکایت به جنگ بدر دارد، در خلال ابیات فوق و آیه ۱۹ سوره انفال است که در عنوان فصل آمده است و در تفاسیر نوشته‌اند که این آیه به مناسبت جنگ بدر نازل شده است.

به نظر می‌رسد، حکایت مشابه در فیه ما فیه و نیز ابیات فوق، نقش قابل توجهی در به خطا کشاندن شارحانی داشته که معتقدند این اسرا، اسیران جنگ بدر می باشند.

ابیات مذکور، ۹ بیت دیگر ادامه می یابد، آن گاه متکلم بی قرینه تغییر می کند و متکلم جدید سخن خود را بازگو می کند.

چون نشان مؤمنان مغلوبی است	لیک در اشکست مؤمن خوبی است
گر تو مشک و عنبری را بشکنی	عالمی از فوح ریحان پر کنی
ور شکستی ناگهان سرگین خر	خانه ها پر گند گردد سر به سر
وقت واگشت حدیبیه به ذل	دولت انافتحنا زد دهل

مولانا پس از نقل سخن کافران (ابیات فوق) در یک تداعی آزاد، به یاد واقعه حدیبیه می افتد. در این واقعه گرچه مسلمانان بظاهر به مراد خویش نرسیدند و مغلوب شدند؛ اما صلح حدیبیه را خداوند، فتح نام کرد؛ چرا که این صلح مقدمات پیروزی های بی شماری را رقم زد؛ از جمله غزوه خیبر و فتح مکه.

آمزش پیغام از دولت که رو	توز منع این ظفر غمگین مشو
کاندرین خاری نقدت فتحهاست	نک فلان قلعه، فلان بقعه تورااست
بنگر آخر چون که وا گردیدتفت	بر قریظه و بر نضیر از وی چه رفت
قلعه‌ها هم گرد آن دو بقعه‌ها	شد مسلم وز غنایم نفع‌ها

از آنجا که زمان در مثنوی از منطق خطی پیروی نمی کند، مولانا پس از طرح واقعه حدیبیه، زمان را شکسته و به عقب باز می گردد و در یک تداعی آزاد به یاد غزوه بنی قریظه و بنی نضیر می افتد. اینجا نقطهٔ عطفی است که برخی دیگر از شارحان مثنوی را به خطا کشانده است. به نظر می رسد، شارحانی که معتقدند اسیران این حکایت، همان اسیران غزوه بنی قریظه و بنی نضیرند، نظر به این ابیات داشته‌اند.

از سوی دیگر شارحانی چون انقروی و گولپینارلی به شکست زمان در این ابیات توجه نکرده و گمان کرده‌اند که غزوه بنی قریظه و بنی نضیر پس از صلح حدیبیه واقع شده‌اند(که بیشتر بدان اشاره نمودیم).

نیز برخی شارحان نوشته‌اند که منظور مولانا از قریظه و نضیر در ابیات فوق، قطعاً غزوه خیبر بوده است؛ زیرا این غزوه به دنبال صلح حدیبیه در سال هفتم هجرت رخ داده است (رک: زمانی، ۱۳۸۵: ۱۱۴۵). این توجیه نیز قابل پذیرش نیست؛ چرا که برای داستان‌ها و حکایاتی از این دست که جریان سیال ذهن حکایت را پیش می‌برد و زمان در تداعی آزاد شکسته می‌شود و از منطق خطی پیروی نمی‌کند، این سخن تنها یک توجیه غیر معقول است؛ زیرا اگر منظور از قریظه و نضیر، غزوه خیبر یا به طور کلی یهودیان بوده است، مولانا خود به این مسأله اشاره می نمود.

بررسی چگونگی واقعه و حقیقت آن

حکایت مورد نظر با عنوان «نظر کردن پیغامبر (علیه السلام) به اسیران و تبسم کردن و گفتن که عجب من قوم میجرون الی الجنه بالسلاسل و الاغلال» در دل حکایت «صفت آن مسجد که مهمان کش بود...»، که این حکایت نیز در دل حکایت «قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت...» آمده است که مولانا پس از حکایت «نظر کردن پیغامبر...» دوباره به سر وقت حکایت «وکیل صدر جهان...» می رود.

بیشتر اشاره کردیم که آنچه در مرکز حکایت مورد نظر قرار گرفته، همان حدیث نبوی است، که در عنوان حکایت مثنوی آمده است. در این حکایت، زمینه‌ای تاریخی زیر ساخت حکایت را تشکیل می‌دهد که مولانا در این زمینه تاریخی تصرف کرده و با خلاقیت، حکایتی در راستای بیان مقصود خویش عرضه داشته است. در ادامه به زمینه تاریخی این حکایت اشاره می‌کنیم.

زمینه تاریخی صدور حدیث

حدیث «عجب من قوم میجرون الی الجنه بالسلاسل و الاغلال» در کتاب های متعدد تاریخی با تفاوت هایی نقل شده است؛ از جمله به صورت «عجب ربنا من قوم یقادون الی الجنه فی السلاسل» (ساعاتی، بی تا: ۱۰۸)، نیز «ضحکت من ناس یؤتی بهم من قبل المشرق فی الکبول یساقون الی الجنه» (همان، ۱۰۹)، همچنین «أضحک من قوم یؤتی بهم من المشرق فی الکبول، یساقون الی الجنه و هم کارهون» (واقدی، ۱۴۰۹: ۴۴۲)، نیز «عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ یُقَادُونَ إِلَی الْجَنَّةِ فِی السَّلَاسِلِ، وَهُمْ یَتَّقَاعْسُونَ عَنْهَا، فَمَا یُکْرَهُهَا إِلَیْهِمْ» (الطحاوی، ۱۴۲۷: ۱۶۲)، و... آمده است.

کیفیت نقل حدیث مذکور در منابع و مصادر به دو گونه است: ۱) در برخی از منابع تنها به ذکر حدیث اکتفا شده و از زمینه صدور (زمان و مکان) حدیث، ذکری به میان نیامده است. از جمله این کتابها می‌توان به مسند احمد بن حنبل (ق ۳)، الكامل فی ضعفاء الرجال اثر ابواحمد عبدالله بن عدی الجرجانی (ق ۴)، کنز العمال اثر متقی الهندی (ق ۱۰)، و اسد الغابه اثر ابن الاثیر اشاره کرد.^۲ برخی منابع، زمان و مکان صدور حدیث را ذکر کرده و آن را جنگ خندق دانسته‌اند. از جمله این کتابها فتح الربانی اثر ساعاتی، مشکل الاثار اثر طحاوی و مغازی اثر واقدی است. در کتاب فتح الربانی اثر ساعاتی آمده است: «(عن العباس بن سهل) بن سعد الساعدی عن أبیه (رضی الله عنه) قال كنت مع النبی (صلی الله علیه و سلم) بالخذق. فأخذ الکرزین فحفر به فصادف حجرا فضحک، قیل: ما یضحکک یا رسول الله؟ قال: ضحکت من ناس یؤتی بهم من قبل المشرق فی النکول یساقون الی الجنه» (ساعاتی، بی تا: ۱۰۹)؛ نیز در مغازی آمده است: «حدثنی أبی بن عباس بن سهل، عن أبیه، عن جدّه، قال: کنا مع رسول الله (صلی الله علیه و سلم) یوم الخندق، فأخذ الکرزین و ضرب به رسول الله (صلی الله علیه و سلم) حجرا، فصلّ الحجر، فضحک رسول الله (صلی الله علیه و سلم). فقیل: یا رسول الله! ممّ تضحک؟ قال رسول الله (صلی الله علیه و سلم): أضحک من قوم یؤتی بهم من المشرق فی الکبول، یساقون الی الجنه و هم کارهون.» (واقدی، ۱۴۰۹: ۴۴۲) همچنین کتاب شرح مشکل الاثار، زمان صدور حدیث را جنگ خندق دانسته است، اما حدیث با اندکی تفاوت این گونه نقل شده است: «عن العباس بن سهل بن سعد، عن أبیه سهل بن سعد، قال: كنت مع رسول الله

(صلي الله عليه وسلم) يوم المندق، فأخذ الكرز فحفر به، فصادف حجرا، فضحك، فسئل: ما أضحكك يا رسول الله؟ قال: «من ناس يؤتي بهم من قبل المشرق بالكبول يساقون إلى الجنة وهم كارهون» (الطحاوی، ۱۴۲۷: ج ۹/ ۱۶۲).

ملخص کلام در روایات فوق آن است که روزی پیامبر در جنگ خندق مشغول کندن زمین بودند که تبر ایشان با سنگی برخورد می‌کند، و خنده بر ایشان عارض می‌شود. اصحاب دلیل خنده ایشان را سؤال می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: خنده‌ام (یا عجبم) از آن قومی است که می‌بینم در سلاسل و زنجیر ایشان را به سمت بهشت می‌کشند، در حالی که ایشان را این کشش خوش نمی‌آید.

به نظر می‌رسد، این واقعه و احادیثی که در این خصوص با اندکی تفاوت روایت شده‌اند، و نیز زمان و مکان صدور این احادیث (که همان جنگ خندق بوده است) از دید مولانا گذشته است، و مولانا با الهام از این حدیث، حکایتی در راستای بیان مقصود خود، و در شکلی که خود می‌پسندیده، به تصویر کشیده است.

لیکن تفاوتی که این حکایت با حکایت فیه ما فیه دارد، این است که در مثنوی بستر و زمان و مکان وقوع واقعه در ابتدای حکایت رها شده است، این مسأله در همان اولین کنش و یا بیت آغازین حکایت دیده می‌شود:

که همی بردند و ایشان در نفیر دید پیغمبر یکی جوقی اسیر

برخلاف حکایت فیه ما فیه که مولانا با تصرفی اساسی بدون پای بندی به زمینهٔ تاریخی، از عناصر و وقایعی که در جنگ بدر بر پیامبر و عمّ او گذشته، بهره برده و زمان و مکان صدور حدیث را تغییر و بستر حدیث را جنگ بدر قرار داده، و همین مسأله به انحراف کشیده شدن برخی از شارحان را در پی داشته است که ایشان گمان کنند که حکایت مثنوی (که منطبق است بر اپیزود اول حکایت فیه ما فیه) استناد تاریخی دارد.

لیکن در حکایت مثنوی اشاره‌ای به عناصر و وقایع جنگ بدر نشده است و تنها اشاره‌ای که وی در حکایت به طور غیر مستقیم به جنگ بدر نموده، در یک تداعی آزاد است که وی پس از سیزده بیت از آغاز حکایت، در خلال گفتگوی اسیران، از واژه «اسیران» به یاد کافرانی می‌افتد که پیش از خروج برای جنگ بدر به پرده‌های کعبه آویختند و آیهٔ ۱۹ سوره انفال نیز که قسمتی از آن، در عنوان فصل آمده است، در این خصوص نازل شده است. و این تداعی تنها ۴ بیت از کل این حکایت را تشکیل می‌دهد.

می‌توان گفت خلاصه حکایت مثنوی بدین شرح است:

پیامبر عده‌ای کافر اسیر را در راهی می‌بیند + پیامبر در آنان نظر می‌افکند (و یا به عبارتی لبخند می‌زند) + کفار در وهم می‌افتند + پیامبر ضمیر کفار را درمی‌یابد + پیامبر به کفار پاسخ می‌گوید که لبخند من از سر نبرد نیست؛ بل از آن روست که می‌بینم قومی از تاریکی کفر به روشنایی ایمان وارد می‌شوند.

براین اساس، باید گفت تنها «نظر افکندن و لبخند پیامبر» و نیز «پاسخ پیامبر که می‌بینم به چشم سر که قومی از تاریکی کفر به روشنایی ایمان وارد می‌شوند»، در جنگ خندق روی داده است و سایر جزئیات حکایت برساختهٔ ذهن خلّاق مولاناست و تصرفی است که وی در حدیث نبوی انجام داده است، به ضرورت اقتضای موقعیت؛ «چرا که برای او همواره سرّ قصه بیشتر از واقعه مضمون اهمیت دارد... و در ردیابی اندیشه او همواره باید سرّ قصه را جستجو کرد» (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۳۸).

نتیجه

حکایت عنصر اصلی آثار مولوی بویژه مثنوی است. حکایات مثنوی غالباً حکایات بین متنی است که زمینه‌ای تاریخی پشتوانه حکایت را تشکیل می‌دهد و مولانا غالباً در زمینه تاریخی تصرف کرده و حکایتی در راستای بیان مقصود خویش ساخته است.

همین مسأله گاه شارحان را در شرح متن گمراه ساخته است. حکایت «نظر کردن پیغامبر به اسیران» از این دست حکایت هاست؛ چرا که شارحان متعددی در صدور حدیث و به تبع آن در زمینه تاریخی و شرح آن به خطا رفته‌اند. با بررسی ۱۳ شرح مثنوی در خصوص حکایت مزبور نتایج زیر حاصل گردید:

۱- برخی از شارحان از جمله بحرالعلوم، خوارزمی، نیکلسون و استعلامی زمینه تاریخی این حکایت را جنگ بدر می‌دانند و استعلامی بصراحت می‌نویسد که صدور حدیث نبوی «عجب ربا...» در جنگ بدر بوده است.

۲- برخی از شارحان؛ از جمله انقروی، گولپینارلی و نیز فروزانفر در احادیث و قصص مثنوی معتقدند که این حکایت مربوط به غزوه بنی قریظه و بنی نضیر است.

۳- برخی از شارحان نیز از جمله شهیدی و زمانی به این حکایت به دیده تردید نگریسته‌اند و برخی نیز از جمله اکبرآبادی، ملاهادی سبزواری، خواجه ایوب و موسی نثری تنها به توضیح ابیات اکتفا کرده‌اند.

به نظر می‌رسد، دو عامل بیشترین سهم را در انحراف شارحان داشته است: (۱) مهم‌ترین عامل انحراف، حکایت مشابه آن در فیه ما فیه است. این حکایت از دو اپیزود با دو زمینه تاریخی کاملاً متفاوت تشکیل شده است. مولانا در این حکایت زمینه تاریخی حدیث «عجب ربا...» (اپیزود اول) که در جنگ خندق واقع شده و نظیر حکایت مثنوی است، با زمینه تاریخی جنگ بدر (اپیزود دوم) را در هم آمیخته و با تصرفی اساسی، حکایت واحدی را عرضه داشته است.

(۲) دومین عامل خطا و انحراف شارحان بی توجهی آنان به ساختار حکایات مولانا؛ یعنی عدم تبعیت از منطق خطی زمان در حکایات و نقل حکایات براساس جریان تداعی آزاد است. به نظر می‌رسد این عامل مهم‌ترین عامل خطای شارحانی است که معتقدند این واقعه در غزوه بنی نضیر و بنی قریظه رخ داده است.

اما حقیقت آن است که این حکایت نه در جنگ بدر رخ داده و نه در جنگ بنی قریظه و بنی نضیر؛ بلکه این حکایت بر ساخته ذهن خلاق مولانا است با الهام از حدیثی نبوی که صدور آن در جنگ خندق بوده است. بر این اساس می‌توان گفت، تنها لبخند پیامبر و پاسخ پیامبر در جنگ خندق رخ داده و مستند است و سایر جزئیات حکایت تصرفی است که مولانا در زمینه تاریخی حدیث در جهت بیان مقصود خویش نموده است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای نمونه رجوع شود به: تفسیر سور آبادی، ج ۲، ص ۹۰۴-۹۰۵ و کشف الاسرار، ج ۶، ص ۸۱-۸۲.
- ۲- رجوع شود به: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۴۹؛ و الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۳؛ و اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۳۵.

منابع

- ۱- اکبر آبادی، ولی محمد. (۱۳۸۳). شرح مثنوی مولوی، به کوشش مایل هروی، جلد دوم، تهران: نشر قطره، چاپ اول.

- ۲- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن. (بی تا). اسدالغابه، ج ۴، تهران: انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول.
- ۳- ابن هشام الحمیری. (بی تا). السیرة النبویة، جلد دوم، بیروت: دار المعرفه.
- ۴- احمد بن حنبل. (بی تا). مسند، ج ۵، بیروت: دار صادر، چاپ اول.
- ۵- استرآبادی، احمد بن تاج‌الدین. (۱۳۷۴). آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- ۶- استعلامی، محمد. (۱۳۷۵). شرح مثنوی، تهران: زوآر، چاپ چهارم.
- ۷- الجرجانی، ابواحمد عبدالله بن عدی. (۱۴۰۹). الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، بیروت: دارالفکر، چاپ سوم.
- ۸- انقروی. (۲۵۳۶). شرح کبیر، ترجمه عصمت ستارزاده، دفتر سوم، تهران: نقش جهان، چاپ اول.
- ۹- بحرالعلوم، محمد بن محمد. (۱۳۸۴). تفسیر عرفانی مثنوی، جلد سوم، تهران: انتشارات ایران یاران، چاپ اول.
- ۱۰- پور نامداریان، تقی. (۱۳۸۸). در سایه آفتاب، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۱۱- تقوی، محمد. (۱۳۸۳). حکایت‌های حیوانات، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۲- خواجه ایوب. (۱۳۷۷). اسرار الغیوب، تصحیح محمد جواد شریعت، جلد اول، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- ۱۳- خوارزمی، کمال‌الدین حسین. (۱۳۸۴). جواهر الاسرار و زواهر الانوار، به کوشش محمد جواد شریعت، جلد چهارم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). از نی نامه، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
- ۱۵- زمانی، کریم. (۱۳۷۷). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر سوم، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.
- ۱۶- ساعاتی، احمد بن عبدالرحمن. (بی تا). الفتح الربانی، ج ۱۴، قاهره: انتشارات دارالشهاب، چاپ اول.
- ۱۷- سیزواری، ملا هادی. (۱۳۷۴). شرح مثنوی، به کوشش مصطفی بروجردی، جلد دوم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۱۸- سوراآبادی، عتیق بن محمد. (۱۳۸۰). تفسیر سوراآبادی، تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، جلد دوم، تهران: فرهنگ نشر نو، چاپ اول.
- ۱۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). انواع ادبی، تهران: نشر فردوس، چاپ دهم.
- ۲۰- شهیدی، جعفر. (۱۳۷۸). شرح مثنوی، ج سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۲۱- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده، جلد سوم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ پنجم.
- ۲۲- الطحاوی، ابی جعفر احمد بن محمد. (۱۴۲۷). شرح مشکل الآثار، تصحیح شعیب الارقووط، ج ۹، لبنان: مؤسسه الرساله، چاپ دوم.
- ۲۳- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۱). احادیث و قصص مثنوی، تنظیم حسین داودی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲۴- گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۸۴). نثر و شرح مثنوی، ترجمه توفیق سبحانی، جلد دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم.

- ۲۵- متقی الهندی، علاالدین علی. (۱۴۰۹). *کنز العمال*، ج ۱۲، بیروت: موسسه الرساله.
- ۲۶- موحد، محمد علی. (۱۳۷۵). *اسطرلاب حق*، تهران: نشر سخن، چاپ اول.
- ۲۷- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۵). *فیه ما فیه*، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم.
- ۲۸- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۶). *کشف الاسرار و عدة الابرار*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد چهارم، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۲۹- نثری، موسی. (بی تا). *نثر و شرح مثنوی*، دفتر سوم و چهارم، تهران: کلاله خاور.
- ۳۰- نیکلسون، رینولدالین. (۱۳۷۴). *شرح مثنوی معنوی مولوی*، ترجمه و تعلیق: حسن لاهوتی، جلد سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۳۱- واقدی، محمد بن عمر. (۱۴۰۹). *المغازی*، بیروت: نشر اعلمی، چاپ سوم.